

در سلسله گفت‌وگوهای «ایران» با دکتر سید محمد کاظم سجادیور مطرح شد

ادبیات اتمی به سیاست بین الملل بازگشته است

پیروزی غیرمنتظره زهران ممدانی در انتخابات شهرداری نیویورک بهانه خوبی شد تا ادامه گفت‌وگوهای «ایران» با دکتر سید محمد کاظم سجادیور استاد دانشکده روابط بین الملل درباره تحولات داخلی آمریکا و رفتار کنونی این کشور در نظام بین الملل به بررسی تغییرات عمیق روح زمانه در ایالات متحده و ایالات متحده به اختصاص پیدا کند. آیا انتخاب زهران ممدانی جوان یا پیشتر از آن به قدرت رسیدن دونالد ترامپ، نشانه تغییر روح زمانه در ایالات متحده و پایان تحزب در آمریکاست؟ آیا می‌شود برآمدن این ۲ نفر را شورش علیه استبلیشمنت تفسیر کرد؟ سیستم آمریکایی توان مدیریت تغییرات ساختاری و در بدن جامعه را دارد؟ ماکایبست ها ووک ها



سرعت، رقبا ی بزرگ را شکست دهد و بعد با این تعداد آرا و حضور قابل توجه - حتی غیرعادی- مردم نیویورک در انتخابات، پیروز شود. بنابراین یک گسست داریم با سنت ها و روش های جاری. گسست دوم، گسست نسلی است. نسل جدیدی در آمریکا در حال ظهور است و جالب اینجاست که این نسل هم در جناح راست وجود دارد و هم در جناح چپ؛ یعنی هم در دموکرات ها و هم در جمهوری خواهان . ارزش های این نسل با نسل های پیشین متفاوت است؛ اجتماعی شدن شان در فضای دیگری بوده و اولویت های سیاسی شان فرق می کند. یکی از مهم ترین نکات این نسل، میزان تعلق آنها به اسرائیل است که با نسل های قبلی متفاوت است؛ یعنی اسرائیل برایشان اولویتی ندارد. ویژگی دیگر این نسل، زیست در فضای تکنولوژیک است؛ فضایی که سیاست و تکنولوژی را به هم پیوند داده؛ آنها با فضای مجازی و رسانه های مدرن بسیار بیشتر از سبک های کلاسیک با سیاست پیوند خورده اند. از این جهت نیز گسست داریم.

گسست دیگر، گسست فکری است. به این معنا که حتی در خود حزب دموکرات، کمترین رای می دیدیم که یک فرد بایاد انتخابات نیویورک از یک طرف گسست است و از طرف دیگر پیوست، به چه معنا؟ ابتدا از گسست ها صحبت کنیم. گسست اول با آن چیزی است که رایج بوده. ما نداشتیم در نیویورک که یک فرد ۳۴ ساله، در شرایطی کاملاً از بیرون حلقه اصلی، وارد قدرت شود؛ آن هم مهاجرزاده ای که متولد ایالات متحده نیست و در نطق پیروزی اش گفت از اینکه مسلمان است و از اینکه رنگین پوست است یا مهاجرزاده است احساس ناراحتی نمی کند و عذرخواهی نخواهد کرد و اینکه بتواند درون حزب دموکرات به این

یک تداوم تاریخی است.

کاری که بویژه در دور دوم ترامپ صورت گرفت یعنی در حدود ده ماه گذشته، که بسیار متفاوت از دوره اولش بود این است که ما نوعی رادیکالیسم راست را شاهد بودیم؛ راست افراطی که در حوزه اقتصادی بسیار ضد مقررات است؛ دنبال حذف کامل خدمات اجتماعی است؛ دعوی بودجه و تعطیلی دولت بر سر همین بود، از نظر حقوق اجتماعی و فرهنگی بسیار محدودگراست و ضد آن چیزی است که به نام DEI (Diversity, equity and inclusion) - تنوع، برابری، شمول) به عنوان سیاستی که آمریکا برای جبران کسری حقوق اجتماعی افشار فرودست دنبال می کرد، مطرح شده بود. این سیاست کنار گذاشته شد و آمریکا به سمتی رفت که محوریت رئیس جمهوری با قدرت بیش از حد بود؛ یعنی حرکت آونک به سوی یک سر طیف.

انتخابات شهرداری نیویورک، همراه با دو انتخاب مهم در ویرجینیا و نیوجرسی برگزار شد؛ انتخاباتی که در آنها کاندیداهای حزب دموکرات برای سمت فرمانداری برنده شدند و اتفاقاً هر دو هم خاتم بودند. همچنین موفقیت دموکرات ها در کالیفرنیا برای بازتقسیم مناطق از رای گیری، همگی نشان دهنده این است که پاندول در حال حرکت به سمت دیگر است. این امر به دموکرات هایی که بخشی از اعتمادبه نفس شان را از دست داده بودند انرژی تازه ای داد و آنان را از حالت دفاعی به حالت تهاجمی برد؛ با توجه به اینکه انتخابات میان دوره ای هم تقریباً یک سال دیگر برگزار خواهد شد. تمام این تحولات و این حرکت آونکی، خود را در انتخابات ۲۰۲۶ نشان خواهد داد؛ انتخاباتی که از نظر پیوست سیاست در آمریکا، به نوعی «پارومتر» انتخابات ریاست جمهوری محسوب می شود.

بسیار مهم است. پاورقی دوم: نوع رأیی است که به آرای ممدانی داده شد. یک سوم از یهودیان نیویورک که رقم کمی نیست- به ایشان رأی دادند. این هم در میان گسست هایی که شاهدش هستیم قابل توجه است، مخصوصاً اگر در نظر بگیریم که به نیویورک از پل آویو دویم گفته می شود؛ یعنی از نظر جمعیت یهودی، شهری بسیار مهم است، البته با تنوع بالا؛ زیرا جامعه یهودی یکدست نیست. اما از طرف دیگر «پشت هم» هستیم از چه جهت؟ از جنبه پویایی سیستم سیاسی آمریکا. یعنی آمریکا فارغ از اینکه برخی با آن موافق اند یا مخالف (من در سیاست داخلی بحث می کنم؛ سیاست خارجی بحث دیگری است) نشان داده که سیستمی است که قابلیت بازتولید، بازسازی و بازبینی خود را دارد. از این جهت پیوست است؛ یعنی ظرفیت سیاسی سیستم ایالات متحده به گونه ای است که می تواند به این سبک عمل کند. افراد و جریان هایی را در روندی قانونی و مبتنی بر سنت های جاافتاده سیاسی و فرهنگی بالا بیاورد. از این جهت به نظر من بسیار حائز اهمیت است. نکته دوم پیوست ممکن است یک الگوی تاریخی در آمریکا باشد. در درازمدت، سیاست در آمریکا حالت آونگی داشته است. ما معمولاً نمی بینیم که همه چیز یکباره در اختیار یک جناح قرار بگیرد. هرچند بعضی وقت ها یک جناح برای مدتی تسلط بیشتری دارد. ما حرکت آونکی میان دو قطب،

پیش بینی می کرد که ترامپ خروجی آن انتخابات درون حزبی باشد. این بار دوم است که در حزب دموکرات، آن هم در ایالت مهمی مثل نیویورک، شاهد هستیم فردی با سن پایین، در مقابل چهره های کهنه کار حزب دموکرات قرار می گیرد و می تواند آنها را شکست دهد و آرای مردمی را به سمت خود جلب کند. بخشی از دانشمندان علوم سیاسی نظیر یاشامونک آتاری مانند People vs. Democracy، در رادر سال های ۲۰۱۸ یا ۲۰۱۹ منتشر کرده اند و به آسیب شناسی نظام های سیاسی پرداخته اند. از این حیث اگر نگاه کنیم، شاید ممدانی و ترامپ پدیده هایی باشند که قدرتشان را از حزب نگرفته اند؛ یعنی قدرتشان به قول وبر گریز ماتماتیکی است. قدرتشان ناشی از ویژگی های فردی، شخصیتی و سیاست های اعلانی و تبلیغاتی خاص است که آنها بیان می کنند برای مردمی که با سیاستمداران رسمی و احزاب خسته اند و فکری کنندگان احزاب و سیاستمداران نمایندگان واقعی شان نیستند. بنابراین رجعت می کنند به افرادی که در این دایره نمی گنجند.

به مطالب مهمی اشاره کردید. بخشی از گزاره اصلی سؤالتان دقیق است و با شواهد مختلف قابل مشاهده است. این همان چیزی است که بین برخی استاد علوم سیاسی تحت عنوان «تخریب دموکراسی» یا «فرسایش دموکراسی» از آن یاد می شود؛ یعنی دموکراسی در حال از بین رفتن یا دچار خردگی های مختلف است. تردیدی وجود ندارد که مخصوصاً احزاب سنتی تقریباً در همه کشور های دموکراتیک دچار چالش شده اند.

حتی اگر مثال های غربی به هم نزنیم، در هند مثلاً حزب کنگره که سال ها تسلط داشت، اهمیتش را از دست داده است؛ یا حتی رژیم صهیونیستی که معمولاً حزب کارگر یک حزب مهم بود، اما اکنون با وجود سنحه سیستم رژیم صهیونیستی مطرح نیست، البته مورد رژیم صهیونیستی متفاوت است. اما در بازگشت به همان نقطه دیده می شود. نکته دوم که کمی گزاره را از حالت کلی خارج می کند، این است که در عین اینکه می بینیم این افراط افاده و این افراد آمدند، اما باز از تفکات حزب آمده اند. یعنی هم ترامپ، هم ممدانی و هم بسیاری دیگر که در اروپا یا شرق اروپا می بینید، از منصف حزب وارد شدند. شاید این ما را به این گزاره برساند که حزب احزاب دچار تغییر شدند؛ نسل ها متفاوت شده اند و اتفاقاً احزاب دچار دگرگونی اند، اما فاکتوری آنها همچنان وجود دارد. یعنی حتی ممدانی یا ترامپ که واقعاً با سیاستمداران سنتی متفاوتند و با هم حزب وارد شدند و حزب حزبی را به کار گرفتند و همان ساختار حزبی هم ترجیح داده از آنها حمایت کند؛ لذا نکته سوم این است که یک رفت و آمدی بین ساختارها و واقعیت های اجتماعی وجود دارد و یک روند تبدیلی شکل می گیرد. یعنی چه؟ انتخابات در این کشورها، به هر دلیلی که باشد، یک بارومتر است از احساسات مردم نسبت به زندگی اقتصادی؛ اجتماعی و بین المللی شان و به جای آنکه این احساسات جنبه تند و رادیکال و براندازه پیدا کند، از طریق انتخابات تبدیل به



شما بازگشت

نوعی زبان

اتمی را در

دنیا می بینید،

حتی ادبیات

تغییر کرده.

تمام تلاش

۵۰-۶۰ سال

گذشته

قدرت های

هسته ای

دنیا «عدم

اشاعه» بوده؛

اینکه سلاح

هسته ای

اشاعه پیدا

نکنند. اما در

آخرین شماره

فارن افرز

مقاله ای

وجود دارد که

اتفاقاً می گوید

گسترش

سلاح های

هسته ای به

ثبات جهانی

کمک می کند

سوایط اطمینان می شود تا فشارها و بخارهای ناشی از قلیان های اجتماعی تخلیه شود. بنابراین مهم است که جامعه چیست و در چه وضعیتی قرار دارد. تقریباً همه ساختارهای اجتماعی در همه جای دنیا- به شمول غرب- دچار دگرگونی شده اند. دگرگونی به چه سبکی؟ اول از نظر نحوه زندگی اقتصاد است. حتی خود آمریکا که در گذشته صرفاً با کار جدی و سنگین ثروت ساخته می شد، اکنون تبدیل شده به نوع دیگری از کاپیتالیسم؛ که امروز کاپیتالیزم دیجیتال است، پیش از آن کاپیتالیزم مالی و صنعتی بود. یعنی ساختارهای اقتصادی در دگرگون شده اند.

ساختارهای اجتماعی نیز دگرگون شده اند؛ بویژه تحت تأثیر مساله مهاجرت. ممدانی در سخنان پس از پیروزی اش گفت نیویورک را مهاجران ساخته اند و در اداره آن نقش خواهند داشت و قابل حذف نیستند. آمریکا اصولاً کشور مهاجرت پایه ای است و امواج مختلف مهاجرت در طول تاریخش داشته که البته موج های اولیه اروپایی بوده اند و از مناطق خاصی. اما موج های جدید مهاجرت در ۳۰ تا ۴۰ سال گذشته عمدتاً آسیایی اند که بافت را دگرگون کرده اند. طبیعی است که وقتی این عوامل را کنار هم قرار دهید، ساختارهای سنتی کشش لازم را از دست می دهند. اما باز هم به این معنی نیست که این ساختارها کاملاً از بین رفته اند یا کارکرد خود را به طور کلی از دست داده اند. به همین جهت بود که واژه مفهومی «گسست و پیوست» را به کار بردم.

بنابراین ما دچار خورده گی درونی در دموکراسی ها هستیم، اما این به معنی فروپاشی ساختارها نیست. شاید یک تبدیل ایجاد شود و البته این مسائل مدام بحث می شود. نهایتاً ممکن است به دگرگونی هایی منجر شود اما دگرگونی های رادیکالی که ساختارها را زیرورو کند، به نظر نمی رسد در کار باشد. در واقع، بین دو تفکر- رادیکالیسم که همه چیز را می خواهد زیر و رو کند و تدریج گرایی که به صورت مستمر و آرام مساک، می داند ما یک ماگا داریم (عظمت آگراین دو بحث را کنار هم بگذاریم، تغییرات وجود دارد؛ قدرتی که ترامپ ایجاد می کند هم ساده نیست، اما در عین حال ترمزهایی وجود دارد که اجازه نمی دهد این تغییرات یکباره گشتی آمریکا را یک طرفه کند.

بنابراین شما، هم تغییر و هم تعادل را با هم می بینید؛ یعنی مثل به تغییر همراه با نوعی تعادل گرایی. نکته مهم این است که هیچ یک از این دو طیف، آن قدر نیرو و پاشگاه اجتماعی ندارند که بتوانند «کل» یا بخشی را در اختیار بگیرند. علاوه

بر این، هر وقت هم که سر کار هستند، نمی توانند تمام چیزهایی که برای تغییر وعده داده اند، اجرا کنند. بنابراین برای حقوق اجتماعی و آزادی های اقلیت ها. اما این دو جریان مقابل هم هستند. مگانی ها می گویند فرهنگ آمریکا از دست رفته و ووکی ها می گویند باید فرهنگ آمریکا را دگرگون کرد و واژه «کل فرهنگی» را به کار می برند. یکی از عناصر شکل دهنده تفکر ماگا، ضدیت با حضور نظامی آمریکا در جهان است. مفهوم «تغییر رژیم» که در دوره دیگری از محافظه گاران (مثل بوش و تمش) دنبال می شد، اکنون محل نزاع است؛ چون خاورمیانه با دو جنگ افغانستان و عراق به جایی رسیده که آنها در انتظارش را نداشتند.

اکنون بحث ونزولاست؛ آیا باید در ونزولا در مداخله کرد و تغییر رژیم صورت داد یا نه؟ عملیات نظامی گسترده فرنگ خیزه؟ در اینجا مگانی ها دو شقه شده اند؛ برخی می گویند این خلاف شعارهای ترامپ است که تغییر رژیم را نقد می کرد، برخی دیگر می گویند باید این کار را کرد. چرا این وضعیت پیش آمده؟ چون شکستن بین نیروهاست. مارکو روبیو که وزیر خارجه و دستیار امنیت ملی و موتور تغییر رژیم است و می توان گفت رسوب جریان نومحافظه گاران در جریانات معاصر است، در برابر نیروهای مخالف قرار دارد. در کنگره، مثلاً رند پال صراحتاً علیه اقدامات آمریکا در ونزولا موضع می کند. حتی می گویند دلیل اینکه ترامپ هنوز نتوانسته تصمیم قطعی بگیرد، همین کشمکش نیروهاست. بنابراین در تغییراتی که شما گفتید، کشمکش تغییر رژیم را نقذ می کرد، گرفت؛ در نهایت اینها، کشور را به سمتی می بردند. اما همان طور که ابتدا گفتم، حرکات آونکی وجود دارد. اگر ممدانی در نیویورک خیلی به سمت سوسیالیسم برود، در مقابلش جریان دیگری قد علم خواهد کرد. بنابراین مفهوم کلیدی در پاسخ سؤال شما، نه نفی این تغییرات که بسیار جدی اند، بلکه نحوه مدیریت تغییرات است.

آیا ممکن است به جایی برسیم که نتوانند تغییرات را مدیریت کنند؟ به نظر می رسد ظرفیت سیستم هنوز برای مدیریت تغییرات وجود دارد. فراموش نکنید ما یک ظرفیت داریم و یک ظرفیت سازی. روند چهره هایی مانند ممدانی به عنوان یک مهاجرزاده که اکنون شکر دارد می شود، خود نوعی ایجاد ظرفیت برای مدیریت تغییرات است.

تحسین ترامپ می دیدیم و بگویند مادر مورد اشتباه فکرمی کردیم؛ ترامپ دوباره مسیر ما را ادامه داد و به همین دلیل آتش بس را حالا به قول خودشان در روز دوواژ هم تحویل کرد. بنابراین ما با روح زمانه ای دیگر می رسد از لحاظ ساختاری، جامعه و سیاست آمریکا را اتکان داده. اگر چه این نگاه ها هنوز به مرحله قانونی

نرسیده است، اما به لحاظ نرم ها و هنجارهای تغییرات شگرفی در جامعه آمریکا و در سیاست آمریکا دیده می شود.

قطعاً روح زمانه در حال تغییر است. می گویند «آن چیزی که تغییر نمی کند، خود تغییر است.» بنابراین تغییر در آمریکا را می بینیم و این تغییرات وجود دارد. یک بعد فلسفی هم دارد: آن فردگرایی که اساس اندیشه سیاسی غرب، بویژه در آمریکا بود، اکنون خود دچار تحول شده و تبدیل به چیزی که بعضی ها از آن با عنوان «سوپرا ایندیوژوالیسم» یاد می کنند شده است؛ یعنی نوعی فردگرایی بسیار افراطی که گویی هیچ چیز مهم نیست جز خود من و منافع من، تا حدی که جنبه های جهانی که هیچ، حتی جنبه های ایالتی هم گاهی نادیده گرفته می شود.

لذا نکته اول این است که تغییرات وجود دارد. اما نکته دوم اینکه، مهارت سیستم های سیاسی در چیست؟ در مدیریت این تغییرات، اینکه اجازه ندهند تغییرات به حدی برسد که بنیادهای اجتماعی و ساختارها را از هم بشکند. بنابراین هر جا بحث ساختار است، سیستم سیاسی می ایستند و خیلی ساده سرکوب می کند، چون هزینه تغییر رادیکال بسیار سنگین و نهایی تعادل اجتماعی لازم است.

اگر این دو بحث را کنار هم بگذاریم، تغییرات وجود دارد؛ قدرتی که ترامپ ایجاد می کند هم ساده نیست، اما در عین حال ترمزهایی وجود دارد که اجازه نمی دهد این تغییرات یکباره گشتی آمریکا را یک طرفه کند.

بنابراین شما، هم تغییر و هم تعادل را با هم می بینید؛ یعنی مثل به تغییر همراه با نوعی تعادل گرایی. نکته مهم این است که هیچ یک از این دو طیف، آن قدر نیرو و پاشگاه اجتماعی ندارند که بتوانند «کل» یا بخشی را در اختیار بگیرند. علاوه بر این، هر وقت هم که سر کار هستند، نمی توانند تمام چیزهایی که برای تغییر وعده داده اند، اجرا کنند. بنابراین برای حقوق اجتماعی و آزادی های اقلیت ها. اما این دو جریان مقابل هم هستند. مگانی ها می گویند فرهنگ آمریکا از دست رفته و ووکی ها می گویند باید فرهنگ آمریکا را دگرگون کرد و واژه «کل فرهنگی» را به کار می برند. یکی از عناصر شکل دهنده تفکر ماگا، ضدیت با حضور نظامی آمریکا در جهان است. مفهوم «تغییر رژیم» که در دوره دیگری از محافظه گاران (مثل بوش و تمش) دنبال می شد، اکنون محل نزاع است؛ چون خاورمیانه با دو جنگ افغانستان و عراق به جایی رسیده که آنها در انتظارش را نداشتند.

اکنون بحث ونزولاست؛ آیا باید در ونزولا در مداخله کرد و تغییر رژیم صورت داد یا نه؟ عملیات نظامی گسترده فرنگ خیزه؟ در اینجا مگانی ها دو شقه شده اند؛ برخی می گویند این خلاف شعارهای ترامپ است که تغییر رژیم را نقد می کرد، برخی دیگر می گویند باید این کار را کرد. چرا این وضعیت پیش آمده؟ چون شکستن بین نیروهاست. مارکو روبیو که وزیر خارجه و دستیار امنیت ملی و موتور تغییر رژیم است و می توان گفت رسوب جریان نومحافظه گاران در جریانات معاصر است، در برابر نیروهای مخالف قرار دارد. در کنگره، مثلاً رند پال صراحتاً علیه اقدامات آمریکا در ونزولا موضع می کند. حتی می گویند دلیل اینکه ترامپ هنوز نتوانسته تصمیم قطعی بگیرد، همین کشمکش نیروهاست. بنابراین در تغییراتی که شما گفتید، کشمکش تغییر رژیم را نقذ می کرد، گرفت؛ در نهایت اینها، کشور را به سمتی می بردند. اما همان طور که ابتدا گفتم، حرکات آونکی وجود دارد. اگر ممدانی در نیویورک خیلی به سمت سوسیالیسم برود، در مقابلش جریان دیگری قد علم خواهد کرد. بنابراین مفهوم کلیدی در پاسخ سؤال شما، نه نفی این تغییرات که بسیار جدی اند، بلکه نحوه مدیریت تغییرات است.

آیا ممکن است به جایی برسیم که نتوانند تغییرات را مدیریت کنند؟ به نظر می رسد ظرفیت سیستم هنوز برای مدیریت تغییرات وجود دارد. فراموش نکنید ما یک ظرفیت داریم و یک ظرفیت سازی. روند چهره هایی مانند ممدانی به عنوان یک مهاجرزاده که اکنون شکر دارد می شود، خود نوعی ایجاد ظرفیت برای مدیریت تغییرات است.

تحسین ترامپ می دیدیم و بگویند مادر مورد اشتباه فکرمی کردیم؛ ترامپ دوباره مسیر ما را ادامه داد و به همین دلیل آتش بس را حالا به قول خودشان در روز دوواژ هم تحویل کرد. بنابراین ما با روح زمانه ای دیگر می رسد از لحاظ ساختاری، جامعه و سیاست آمریکا را اتکان داده. اگر چه این نگاه ها هنوز به مرحله قانونی

همان طور که روح زمانه در سیاست داخلی ایالات متحده عوض شده، روح زمانه برای سیاست خارجی آمریکا و نظام بین الملل هم تغییر کرده. از این حیث شاهد اتفاقات و بدعت های جدیدی هستیم؛ حداقل بعد از جنگ بین الملل دوم در نظام بین الملل، شاید یکی از گانونی ترین موضوعات در هفته های اخیر، بحث در دستور کار قرار دادن آزمایش های هسته ای توسط دولت ترامپ بود. این مساله اهمیت دوچندان پیدا می کند و دولت ما نظام بین الملل را با مقتضیات جدیدش ببینیم. به قول خود آمریکایی ها، عصر، رقابت قدرت های بزرگ آغاز شده و این مساله را حائز اهمیت و اهمیتش را دوچندان می کند. آمریکایی که تلاش می کرد از طریق ایجاد برخی هنجارها و رژیم های بین المللی، حتی در اوچ جنگ سرد، از اشاعه سلاح های هسته ای، نقض کنکنیو تولید سلاح های هسته ای پرهیز کند و حتی به آن گفتا نکرد و تنش زدایی را شروع کرد؛ یعنی گفت موازنه وحشت خودش می تواند مبنایی برای جنگ باشد، بنابراین بهتر است که تنش زدایی هسته ای را آغاز کنیم. اکنون به جایی رسیده که دوباره می خواهد از طریق به روز کردن تجهیزات هسته ای خود و آزمایش های نوین هسته ای، با لانس و موازنه را در برابر جدی ترین رقیب خود، چین، ایجاد کند. بنظر شما در ارتباط با این تغییر و تحولات چیست؟

سؤال بسیار عمیق و قابل توجهی است و البته جواب طولانی نیاز دارد. اما اولاً حسی که آمریکا از خودش دارد این است که فکر می کند ۸۰ سال بعد از جنگ جهانی دوم، امنیت بین المللی را تأمین کرده، سامانه ای برای دنیا فراهم کرده، ولی سرش کلاه رفته و دیگران استفاده کرده اند؛ من جمله چین که در پرتو هزینه هایی که آمریکا جای دیگری کرده به این وضعیت رسیده است. به تعبیر یکی از پژوهشگران و متفکرین معاصر، آمریکا در حال حاضر یک قدرت عمیقاً است؛ یعنی ما یک آمریکای عمیق، پرخاشگرو تجدید نظر طلب می بینیم. مهم ترین مساله اش در این پرخاشگری چند ویژگی برجسته دارد.

یکی اینکه از او سوءاستفاده شده؛ البته این عمدتاً بحث بین خود غربی ها و مجموعه کنشگران سطح بالای سیستم جهانی است. دوم اینکه فکری می کند به اندازه ای که قدرت دارد، مخصوصاً قدرت نظامی، مورد احترام نیست و آن عدم تناسب بین این قدرت و

